

مقدمه

در پژوهش حاضر به بررسی تاریخ فلسفه مغرب‌زمین در نیمه دوم قرن نوزدهم می‌پردازیم. این دوره در مغرب‌زمین عصر ظهور نهضت‌ها و مکاتب فلسفی مهمی بود، مکاتبی مانند مارکسیسم، پراگماتیسم و پدیدارشناسی که خود مبدأ ظهور فلسفه‌های قرن بیستم شدند؛ مانند مارکسیسم جدید، فلسفه‌های اگزیستانس و فلسفه‌های تحلیلی. مرکز اصلی فلسفه‌های پراگماتیستی امریکاست و پراگماتیسم به عنوان اولین فلسفه آمریکایی شمرده می‌شود. مارکسیسم، پدیدارشناسی و فلسفه‌های اگزیستانس مانند بسیاری از فلسفه‌های دیگر آلمانی‌اند. در این دوره فیلسوفان فراوانی ظاهر شدند؛ از جمله مارکس، انگلس، نیچه، هوسرل، پرس، جیمز، دیویی، سانتایانا، برگسون، کروچه، فرگه، اتولیمن، هرمان کوهن، پاول ناتروپ، ارنست کاسیرر، ویلهلم دیلتای، رودولف اوپکن. اما در این کتاب نه مجال پرداختن به همه این فیلسوفان وجود داشت و نه هدفی که از تألیف این کتاب در نظر گرفته شده بود، آن بود. از این رو، چاره‌ای جز پرداختن به مهم‌ترین فیلسوفان نبوده است. بر اساس سرفصل‌های موجود برای این درس، مارکسیسم، پراگماتیسم و پدیدارشناسی، نیچه و فلسفه‌های اگزیستانس را انتخاب، و زندگی، آثار و افکار متفکران مربوط را به طور فشرده گزارش کردیم. برخی از فیلسوفان یادشده که در این کتاب به آنان پرداخته نمی‌شود، معمولاً به دلیل ارتباط با فلسفه‌های قرن بیستم مورد توجه قرار می‌گیرند؛ مثلاً از فرگه در فلسفه تحلیلی یاد می‌شود.

به هر حال تحقیق حاضر در دو بخش تنظیم شد. در بخش اول، مباحث با اشاره به مارکسیسم آغاز شده است. مارکسیسم گرچه آن شور و هیجانی را که در قرن بیستم ایجاد کرده بود از دست داده است، اما از نظر تاریخ فلسفه همچنان مهم است و دانستن مبانی فکری آن ارزش خود را دارد. امروزه مارکسیسم در حوزه عمل کنار نهاده شده، اما در شکل‌های جدیدی مورد توجه است. پراگماتیسم نیز کمابیش به سرنوشت مارکسیسم دچار شده است. امروزه پراگماتیسم نهضت فلسفی زنده و پویایی نیست، اما نه تنها نئوپراگماتیست‌هایی مانند رورتی بر احیای آن تأکید دارند، بلکه به سبب نقشی که نتیجه عملی یک نظریه در اقبال یا ادبار نسبت به آن در بدو امر دارد و اینجا و آنجا به آن تمسک جسته می‌شود، آشنایی با آن مفید است. البته نباید فراموش کرد که در معرفت‌شناسی معاصر نیز در مبحث نظریه‌های

حقیقت، پراگماتیسم مورد توجه است. اما پدیدارشناسی گرچه از جهاتی سرنوشتی مانند پراگماتیسم پیدا کرده، ولی به دلایلی نیازمند توجه بیشتری است. اولاً پدیدارشناسی به نحوی مدخل ورود به فلسفه‌های اگزیستانس، یکی از فعال‌ترین نهضت‌های فلسفی معاصر غربی است. ثانیاً در دین‌پژوهی معاصر، یکی از رویکردهای جدی به مطالعه دین، رویکرد پدیدارشناسانه است و نظر به اهمیتی که دین‌پژوهی در مباحث جاری فرهنگی ایران معاصر دارد و آشنایی با پدیدارشناسی برای پدیدارشناسی دین ضروری است، اهمیت پدیدارشناسی دوچندان می‌شود. مبحث دیگری که در بخش اول کتاب حاضر به آن پرداخته شده، نیچه است. نیچه در واقع فیلسوف اگزیستانسیالیست است، اما نظر به تعلق نیچه به قرن نوزدهم و جدی نگرفتن او در فلسفه‌های اگزیستانس و نیز به سبب رواج گسترده آثار نیچه و نیز آثار درباره نیچه در ایران معاصر، لازم دیدیم در این درس زندگی، آراء و افکار او به اختصار بررسی شود.

بخش دوم نوشتار حاضر تلاشی است برای ارائه تصویری کلی از فلسفه‌های اگزیستانس. نوشتن درباره این فلسفه از جهت‌های مختلفی دشوار می‌نماید. نخست آنکه اجماع و اتفاق جامعی درباره مضمون و محتوای اصلی «اگزیستانسیالیسم» وجود ندارد. متفکرانی که عموماً به نام «اگزیستانسیالیست» خوانده می‌شوند به رغم اشتراک نظر در برخی موضوعات کلی، در شرح و تفسیر این موضوعات تفاوت‌های اساسی دارند. این تفاوت‌ها در مواردی چندین زیاد است که برخی از آنان را واداشته تا از کاربرد عنوان «اگزیستانسیالیسم» برای اشاره به اندیشه خود پرهیز کنند. این مطلب به نوبه خود دشواری دیگری را موجب می‌شود. چگونه می‌توان متفکری را زیر عنوانی قرار داد که خود به سختی از آن اجتناب دارد؟! آیا چنین کاری تفسیری نادرست از آراء و اندیشه‌های او به دست نخواهد داد؟! در اینجا است که سنت نویسندگان تاریخ فلسفه معاصر می‌تواند راهگشا باشد. بر این اساس می‌توان ذیل عنوان اگزیستانسیالیسم - و به تعبیر دیگر فلسفه‌های اگزیستانس - به شرح و توصیف آراء متفکرانی پرداخت که عموم نویسندگان تاریخ فلسفه از آنان به منزله اگزیستانسیالیست یاد کرده‌اند. از این رو، نوشتار حاضر به مقدار ظرفیت و گنجایش، مطالبی را درباره متفکرانی که در عموم متون و منابع «اگزیستانسیالیست» شمرده شده‌اند، ارائه کرده است.

مطالعات مرتبط با فلسفه‌های اگزیستانس مشکل دیگری نیز دارد؛ مشکلی که در اختلاف سلیقه و چه بسا در مواردی بضاعت اندک علمی در ترجمه آثار این دسته از فیلسوفان به زبان فارسی ریشه دارد. کثرت معادل‌ها و گاه تفاوت فاحش معادل‌های به کار رفته برای اصطلاحات در مواردی موجب همگون‌پنداری می‌شود و در مواردی نیز به نایکسان‌شماری

منجر می‌شود. در مواردی که به رغم تفاوت اصطلاحات دو متفکر، در ترجمه‌های فارسی معادل مشابهی به کار رفته باشد، این ذهنیت را در خواننده فارسی به وجود می‌آورد که این دو متفکر دارای قرابت فکری هستند و چه‌بسا این تصور را به وجود آورد که از یک موضوع سخن می‌گویند. در مواردی نیز که متفکری از متفکر دیگری تأثیر پذیرفته است و این تأثیرپذیری را از راه کاربرد اصطلاحات او به خواننده نشان می‌دهد، انتخاب معادل‌های متفاوت در ترجمه‌ها می‌تواند این توهم را به وجود آورد که هر کدام از آنان به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشد. برای پرهیز از این دشواری، در متن حاضر تلاش شده است تا معادل اصطلاحات مهم و اساسی در پاورقی درج شود.

پیداست که برای آشنایی با فلسفه‌های اگزیستانس ناگزیر باید از نقطه‌ای آغاز کرد. برخی نویسندگان ترجیح داده‌اند توصیف خود از این مکتب را بر اساس موضوع محوری تنظیم کنند. آنان برای این کار با محور قرار دادن برخی موضوعات اساسی مانند پدیدارشناسی، وجود، و در - جهان - بودن، ذیل هر موضوع دیدگاه متفکران اگزیستانسیالیست را مطرح کرده‌اند. با توجه به اختلاف‌هایی که در دیدگاه این دسته از متفکران به چشم می‌خورد و با در نظر گرفتن این نکته که هرگونه آشنایی ابتدایی با یک مکتب باید بر پایه‌ی توصیفی ساده و شفاف و به دور از هرگونه ابهام باشد، به نظر می‌رسد شرح و توصیف این مکتب بر پایه‌ی فیلسوف محوری روش مناسبی باشد. در این شیوه در هر درس با تمرکز بر یکی از متفکران اگزیستانسیالیست به ارائه‌ی توصیفی از نظام فکری و ابعاد اندیشه‌ورزی او پرداخته می‌شود. در این نوشتار از همین روش پیروی شده است.

در درس نخست از بخش دوم اثر حاضر، به ارائه‌ی نگرشی کلی نسبت به مضمون اصلی فلسفه‌های اگزیستانس پرداخته شده است. این درس دارای چهار محور اصلی است؛ وجوه اشتراک متفکران اگزیستانسیالیست، خاستگاه این فلسفه‌ها، تفاوت این مکتب فلسفی با سایر مکاتب فکری و سرانجام طبقه‌بندی رویکردهای مختلف در فلسفه‌های اگزیستانس. محور نخست، بر اساس اشتراک در مسائل و اشتراک در روش تنظیم شده است و به خواننده کمک خواهد کرد تا با چستی مفهوم فلسفه‌های اگزیستانس و عناصر پیونددهنده‌ی متفکرانی که با این نام شناخته می‌شوند، آشنا شود. در محور دوم به واکاوی خاستگاه فلسفه‌های اگزیستانس می‌پردازیم. این خاستگاه‌ها در ذیل دو عنوان «زمینه‌های شناختی» و «زمینه‌های وجودی» بررسی شده است. زمینه‌های شناختی ناظر به مبانی فکری و نظری است که بستر نظری مناسب برای پیدایش فلسفه‌های اگزیستانس را فراهم ساخته است و زمینه‌های وجودی به آن دسته از

عوامل فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد که فلسفه‌های اگزیستانس از درون آن‌ها سر برآورده است. به رغم توصیف ارائه‌شده شاید برای بسیاری همچنان این پرسش وجود داشته باشد که آیا اصولاً می‌توان بر اساس توصیف مذکور میان آنچه «اگزیستانسیالیسم» خوانده شده، و مکاتب فکری مختلفی که از دیرباز در فضای فرهنگی غرب حضور داشته است، تمایز روشنی قائل شد؟ محور سوم این درس عهده‌دار پاسخ به این پرسش است. در این قسمت تفاوت و تمایز فلسفه‌های اگزیستانس با پنج مکتب فکری معاصر که چه‌بسا از برخی جهت‌ها با فلسفه‌های اگزیستانس قرابت داشته باشند، بررسی شده است، و سرانجام در محور چهارم این درس برخی طبقه‌بندی‌های متعارفی که برای رویکردهای مختلف در فلسفه‌های اگزیستانس وجود دارد مطرح شده است.

درس‌های دوم تا هفتم با محور قرار دادن هر یک از فیلسوفان اگزیستانسیالیست به شرح و توصیف دیدگاه آنان اختصاص دارد. در چپش این درس‌ها تلاش شده است تا دو عامل تأثیرگذاری و ترتیب تاریخی معیار قرار گیرد. در درس دوم به ارائه گزارشی از آراء و اندیشه‌های کی‌یر کگور پرداخته شده است. وی را بنیان‌گذار فلسفه‌های اگزیستانس شمرده‌اند. این ویژگی و نیز تقدم تاریخی او موجب شد تا وی بر سایر متفکران اگزیستانسیالیست مقدم شود. برخی از نیچه نیز به منزله سرآغازی برای فلسفه‌های اگزیستانس یاد کرده‌اند. هرچند نمی‌توان تأثیر نیچه بر برخی از متفکران اگزیستانسیالیست را نادیده گرفت، او بیشتر متفکری است که از خارج فلسفه‌های اگزیستانس بر آن تأثیر گذارده است.

درس سوم به بررسی آراء و اندیشه‌های هایدگر اختصاص دارد. اهمیت هایدگر در این واقعیت نهفته است که وی با فراگیری روش پدیدارشناسی و ارائه تقریری مناسب از آن زمینه‌آشنایی سایر متفکران اگزیستانسیالیست با روش پدیدارشناسی را فراهم ساخت. بیراهه نخواهد بود اگر بگوییم که فلسفه‌های اگزیستانس بدون پدیدارشناسی بی‌محتواست. از این‌رو، درس سوم این مجموعه به هایدگر اختصاص دارد.

درس چهارم مروری بر افکار ژان پل سارتر را به دست می‌دهد. اهمیت سارتر در این است که اولاً بیش از هر متفکر دیگری از عنوان «متفکر اگزیستانسیالیست» استقبال کرد. ثانیاً آثار ادبی او نقش مهمی در گسترش افکار اگزیستانسیالیستی در حوزه عمومی داشت. تأثیر آثار او به ویژه در عموم افراد تا آنجاست که نام وی با فلسفه‌های اگزیستانس گره خورده است.

درس پنجم به ارائه گزارشی از اندیشه‌های گابریل مارسل اختصاص دارد. بخشی از تلاش‌های وی به نقد دیدگاه‌های اگزیستانسیالیست هم‌وطن خود، یعنی سارتر، معطوف شد. از

این رو، پس از آگاهی از افکار سارتر، پی بردن به دیدگاه‌ها و نقدهای مارسل نسبت به سارتر لازم است. از این رو، فصل پنجم به این متفکر اختصاص یافت.

در درس ششم شاهد توصیفی از آراء و اندیشه‌های کارل یاسپرس هستیم. آثار یاسپرس نقش مهمی در معرفی مبانی نظری فلسفه‌های اگزیستانس داشت. دقت وی در واژه‌گزینی و بیان اندیشه‌ها به سبک علمی و دانشگاهی نسبت به سایر اگزیستانسیالیست‌ها پررنگ‌تر است.

در درس هفتم گزارشی هرچند اجمالی از افکار مرلوپونتی به دست داده شده است. شاید در بسیاری از متون و منابع فلسفه‌های اگزیستانس کمتر نامی از مرلوپونتی به میان آید، اما این نمی‌تواند نقش مهم مرلوپونتی را در رواج و گسترش فلسفه‌های اگزیستانس نفی کند و چیزی از جایگاه وی در تبیین مبانی نظری فلسفه‌های اگزیستانس بکاهد. به نظر می‌رسد گنجاندن وی در نوشتاری با نام فلسفه‌های اگزیستانس سزاوارتر باشد تا پرداختن به افرادی مانند کامو که باید او را بیشتر یک نویسنده امید تا یک فیلسوف.

در درس هشتم از بخش دوم نیز با بازگشتی دوباره به مفهوم کلی «اگزیستانسیالیسم» به تأثیرهایی که این مکتب در حوزه‌های مختلف علمی و فرهنگی داشته، پرداخته شده است. در این زمینه شاید گفتن این سخن اغراق نباشد که فلسفه‌های اگزیستانس افزون بر تأثیری که بر برخی شاخه‌های علمی مانند الهیات و اخلاق بر جای گذاشته، بیشترین پیوند را با زندگی روزمره انسان غربی برقرار کرده است.

در پایان از تمامی خوانندگان این اثر خواه دانشجویان محترم و خواه استادان و پژوهشگران ارجمند تقاضا داریم در کاستی‌ها و خطاهای آن به دیده‌ی اغماض بنگرند و با تذکرات و پیشنهادهای اصلاحی خود و ارسال آن برای نگارندگان در تکمیل و اصلاح این اثر هم‌یاری کنند.

مؤلفان